



اعظم رحیمی

چکیده

ابن عاشور در ذکر معانی مختلف واژه قرآن با توجه به دقت در سیاق آیه درصدد تعیین مناسب‌ترین معنا برمی‌آید و پس از ذکر معنای لغت با استشهاد به اشعار عرب به تأیید معنای واژه می‌پردازد. استشهادات لغوی وی به اشعار، بیشترین استشهادات وی را به خود اختصاص داده است. برخلاف بسیاری از ادبا و مفسران که استشهاد به اشعار طبقه مولدین را جایز نمی‌شمارند، ابن عاشور که تنها منابغه شعر قابل استشهاد نزد وی عبارت از فصاحت است، به شعر این طبقه از شعرا و حتی شعری که شاعر آن مجهول است به شرط دارا بودن معیار مذکور استشهاد می‌نماید.

کلمات کلیدی: تفسیر، ابن عاشور، التحریر و التنویر، شعر، لغت.

مقدمه

شعر از زمان پیدایش آغازین تألیف لغوی به دست خلیل بن احمد فراهیدی (م ۱۷۵هـ) در کتاب «العین»، ابن منصور محمد بن احمد ازهری (م ۳۷۰هـ) در «تهذیب اللغه»، ابی

الحسن احمد بن فارس بن زکریا (م ۳۹۵هـ) در «معجم مقاییس اللغه»، محمد مرتضی الحسینی الزبیدی (م ۲۰۵هـ) در «تاج العروس من جواهر القاموس»، ابوالفضل جمال الدین بن منظور الافریقی المصری (م ۷۱۱هـ) در «لسان العرب» و مجد الدین محمد بن یعقوب فیروز آبادی (م ۸۱۷) در «القاموس المحیط» و... به عنوان یکی از شواهد لغوی جهت تعیین و تثبیت معانی، همواره مورد استناد اهل لغت قرار گرفته است. کتاب‌های غریب القرآن همچون «مجاز القرآن» ابو عبیده، «معانی القرآن» فراء و نیز بسیاری از کتاب‌های تفسیر مانند «التبیان فی تفسیر القرآن» ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی (م ۴۶۰هـ)، «مجمع البیان فی علوم القرآن» ابو علی فضل بن حسن الطبرسی (م قرن ششم هجری)، «الکشاف فی حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التناویل» جار الله محمد بن عمر الزمخشری (م ۵۲۸هـ)، «أنوار التنزیل و أسرار التاویل» ناصرالدین ابی سعید عبدالله بن عمر بن محمد الشیرازی البیضاوی (م ۷۹۱هـ)، در توضیح الفاظ و ترکیب‌های قرآن به شعر استشهاد جسته‌اند. البته کیفیت و میزان استشهاد همه آنها یکسان نیست.

علی‌رغم توجه فراوان به شعر در کشف معانی الفاظ قرآن، عده‌ای استشهاد به شعر را مذمت کرده‌اند. سیوطی از قول ابوبکر بن انباری نقل می‌کند:

صحابه و تابعین در موارد زیادی جهت فهم معانی الفاظ غریب قرآن به شعر استشهاد می‌کردند، اما جماعتی نادان این امر را بر نحوین ایراد گرفته و گفته‌اند با این کار شعر را اصل و قرآن را فرع قرار داده‌اید و از طرف دیگر چگونه می‌توان به شعر استشهاد نمود، در حالی که شعر در قرآن و حدیث مذمت شده است.

اما ابن انباری در جواب ایشان می‌گوید:

چنانکه شما می‌پندارید ما شعر را اصل قرار نداده‌ایم، بلکه لفظ غریب قرآن را به وسیله شعر معنا نموده‌ایم چرا که خداوند می‌فرماید: انا جعلناه قرآنا عربیاً (زخرف، ۳/۴۳) و نیز می‌فرماید: بلسان عربی مبین.^۱ (شعراء، ۱۹۵/۲۶)

از میان صحابه ابن عباس در استشهاد به شعر جهت بیان معنای واژگان دشوار یاب قرآن از شهرت خاصی برخوردار است، سئوالات نافع بن ازرق درباره الفاظ غریب قرآن و پاسخ ابن عباس به آن، با استشهاد به شعر در کتب قرآنی معروف است.^۲

به طور کلی، از آنجایی که شعر از نظر ادبی و لغوی در میان هر قومی بازگو کننده و مبین تعابیر و اصطلاحات دقیق آن قوم و زبان است^۳ لذا در عرصه لغت و علوم لغوی از اعتبار خاصی برخوردار می باشد.

شاید بتوان، ابن عباس را پیشروی کسانی قلمداد کرد که در بیان معنای لغات قرآنی به شعر استشهاد جسته اند، از وی نقل شده است که شعر، دیوان عرب است، پس اگر از قرآن که خداوند آن را به زبان عرب نازل کرده است، معنای حرفی بر ما پوشیده بماند، به دیوان عرب مراجعه نموده و معنایش را در آن می جوئیم.^۴

استشهاد به شعر از نظر ابن عاشور

ابن عاشور آشنایی با استعمالات عرب از طریق بررسی أسالیب کلام آنها در خطبه ها، اشعار و سخنان بلیغان ایشان را یکی از علوم و فنون ضروری بر می شمرد که هر مفسری پیش از پرداختن به تفسیر قرآن باید به آن مجهز باشد.^۵

از آنجایی که وقوف بر اسرار و معانی یک متن، مستلزم آشنایی با زبان و ادبیات قومی است که آن متن در بین آنها به ظهور رسیده، لذا ابن عاشور تسلط بر استعمالات کلام عرب و از آن جمله اشعار ایشان را یکی از امور ضروری جهت فهم متن قرآن که به زبان عرب نازل شده است می داند.

وی در خصوص اهمیت استشهاد به شعر می گوید:

این مسأله چیزی فراتر از قواعد عربی و علم بلاغت است، زیرا باعث کشف معانی و ترجیح یکی از دو احتمال در معانی قرآن و اطمینان خاطر (در دست یابی بر بهترین معنا) می باشد.^۶

ضابطه شعر قابل استشهاد

صاحب کتاب «خزانة الأدب» شعراء را بر اساس معیار زبان به چهار طبقه تقسیم بندی می کند:

طبقه اول: شعراء جاهلی که قبل از اسلام می زیسته اند: مانند امریء القیس و أعشى.
طبقه دوم: مخضرمین و آنها کسانی هستند که در دوره اسلام و جاهلیت می زیسته اند، مانند لبید و حسان.



طبقه سوم: متقدمین که به آنها اسلامیین نیز گفته می‌شود و آنها کسانی هستند که در صدر اسلام می‌زیسته‌اند، مانند جریر و فرزدق.

طبقه چهارم: مولدین که به آنها محدثین نیز گفته می‌شود و شعراء بعد از عصر متقدمین تا زمان معاصر را شامل می‌شود، مانند بشار بن برد و ابی نواس.

اتفاق نظر است که به شعر دو طبقه اول می‌توان استشهاد نمود، در مورد طبقه سوم نظر صحیح این است که بر شعر آنها نیز استشهاد می‌شود، اما در مورد طبقه چهارم آنچه درست به نظر می‌رسد این است که مطلقاً نباید به شعر آنها استشهاد نمود، البته نقل شده که به کلام افراد ثقه همچون ابی تمام می‌توان استشهاد کرد.^۷

در واقع کسانی که معیار فوق را جهت حجیت یا عدم حجیت استشهاد به شعر، ترسیم نموده‌اند، به عنصر زمان توجه داشته‌اند و شاید دلیل ایشان مبتنی بر این امر باشد که هر چه شعر به زمان معاصر نزدیک‌تر می‌شود به دلیل فاصله گرفتن از اصالت زبان و اختلاط زبان‌ها، از فصاحت آن کاسته می‌شود. مشاهده می‌شود که این دسته از افراد به طور ضمنی فصاحت زبان را در حجیت استشهاد به شعر، معتبر می‌شمرند اما نه به صورت مطلق؛ در صورتی که ابن جنی تنها معیار قبول را عبارت از «فصاحت» می‌داند.^۸

فصاحت در اصطلاح علم معانی عبارت است از آن دسته از الفاظی که دارای معانی روشن و آشکار بوده و به راحتی قابل فهم باشد و به جهت برخورداری از حسن و زیبایی، میان نویسندگان و شاعران شایع و مستعمل باشد.^۹

ضابطه شعر قابل استشهاد نزد ابن عاشور

تنها معیار معتبری که ابن عاشور در استشهادات شعری خود مدنظر دارد عبارت است از «فصاحت و سلامت شعر از ضعف و خلل»^{۱۰} همان معیاری که پیش از وی، ابن جنی بدان تصریح کرده است، هر چند ابن عاشور خلال تفسیر خود صراحتاً به این امر اشاره ننموده است، اما نمونه استشهادات شعری در «التحریر و التئویر» بیانگر معیار مفسر در گزینش و انتخاب اشعار می‌باشد.

با در نظر گرفتن چنین معیاری است که وی از استشهاد به شعری که شاعر آن مجهول است، به این شرط که دارای شروط مذکور باشد، امتناعی ندارد.^{۱۱}

با توجه به معیاری که ابن عاشور در استشهاد به شعر برای خود وضع کرده است و نیز با دقت در استشهادات شعری وی در «التحریر و التنویر» به روشنی مشاهده می‌شود که ابن عاشور به اشعار هر چهار طبقه از شعراء- براساس طبقه بندی که پیش از این گذشت- استناد جسته است:

شعراء طبقه اول؛ شعراء جاهلی: امریء القیس، لیبید بن ربیعہ العامری، النابغه الذبیانی، عنتره العبسی، زهیر بن ابن سلمی، عمرو بن کلثوم، أعشی، حارث بن حلزہ، طرفه بن عبد.

شعراء طبقه دوم؛ مخضرمین: عمرو بن معدیکرب، خطیئه، کعب بن زهیر، عبده بن الطیب.

شعراء طبقه سوم؛ متقدمین یا اسلامیین: جریر، فرزدق، ابن میاده.

شعراء طبقه چهارم؛ مولدین یا محدثین: ابونواس، رؤبه، ابوتمام، بشار بن برد.

میزان اهتمام ابن عاشور به استشهاد شعری

بخشی از تألیفات ابن عاشور را نوشته‌های ادبی وی تشکیل می‌دهند و طیف عظیمی از آن اختصاص به شرح و تعلیق دیوان شعراء دارد، لذا با توجه به اهتمام و اشتغال ابن عاشور به شعر، اگر کتابهای وی سرشار از ابیات و استشادهای شعری است نباید امری عجیب به نظر برسد، زیرا این یک امر بدیهی است که میزان تخصص و مهارت فرد در یکی از زمینه‌های علمی بر افکار وی سیطره یافته و دیگر آثار او را تحت شعاع قرار می‌دهد. کتاب «التحریر و التنویر» مشتمل بر ابیات شعری فراوانی است. ابن عاشور در تبیین معنای واژگان قرآن بیش از هر چیزی به شعر استناد جسته است. البته استناد وی به شعر مختص بیان معانی مفردات الفاظ نیست، بلکه اغراض متعددی را دربر می‌گیرد که ان شاء الله، پس از این به توضیح بیشتر آن خواهیم پرداخت.

کارکردهای استشهاد به شعر در التحریر و التنویر

با مطالعه و دقت در استشهادات شعری در «التحریر و التنویر» این نکته به دست می‌آید که ابن عاشور از استنادات شعری خود اهداف مختلفی را دنبال می‌کند که عبارتند از:

۱. تأیید وجوه اعراب واژه قرآنی
 ۲. توضیح و تأیید نکات بلاغی موجود در آیه قرآن
 ۳. تأیید معنا و تفسیر آیه
 ۴. شرح تبیین معنای واژه قرآنی
- مسائل ادبی و لغوی مطرح شده در «التحریر و التنویر» بقدری زیاد و متنوع است که می‌توان این تفسیر را تفسیر ادبی به شمار آورد.
- آیه‌ای از قرآن را نمی‌یابیم که ابن عاشور به طرح وجوه لغوی آن - اعم از مفردات الفاظ، معانی و بیان، صرف و نحو - نپرداخته باشد، وی در این خصوص علاوه بر تکیه بر سرمایه ادبی خود، از آراء ادبا نیز استفاده نموده و جهت تأیید و توضیح نظریه درست به آیات قرآن و مخصوصاً اشعار عرب استشهاد جسته است. در زیر به ذکر نمونه‌هایی از استنادات شعری ابن عاشوری می‌پردازیم:

۱. تأیید وجوه اعراب واژه قرآنی

وی در تفسیر آیه شریفه: فَأَرْزَلَهُمَا الشَّيْطَانَ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقَلْنَا اهْبَطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ... (بقره، ۳۶/۲) در خصوص مرجع ضمیر در فعل «اهبطوا» می‌نویسد: به علت توالی ضمایر مثنی از آیه «و کلا منها رعد...» اعم از ضمایر مستتر و ظاهر در این آیه جهت اجتناب از کراهت توالی ضمایر مثنی جمع استفاده نموده است. عرب نیز توالی این ضمایر را در کلام می‌شمرد، چنانکه در شعر امریء القیس آمده است:

وقوفها بها صحبی علی مطیتهم یقولون لا تهلك أسی و تجمل

با توجه به عبارات آغازین شعر وی (قفانیک) یاران او دو نفر بوده‌اند. ۱۲ ولی در بیت

مذکور از ضمیر مفرد (صحبی) استفاده نموده است.

یا پیرامون اعراب واژه «غیر اخراج» در آیه شریفه: وَالذَّنُّ يَتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذْرُونَ أَزْوَاجًا

وصیه لأزواجهم متاعاً إلى الحول غیر اخراج (بقره، ۲۴۰/۲) می‌نویسد:

«غیر اخراج» حال مؤکده و یا بدل طباق از واژه «متاع» می‌باشد. این نوع استعمال

یعنی تأکید شیء به نفی ضد آن نزد عرب نیز کاربرد دارد، از جمله قول ابی العباس

الأعمی که در مدح بنی امیه گفته است:

عليها و قاله غیر خرس ۱۳

خطباء علی المنابر فرسان

۲. توضیح و تأیید نکات بلاغی موجود در آیه قرآنی

به عنوان مثال وی در آیه شریفه: **اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی و العذاب بالمغفرة فما أصبرهم علی النار** (بقره/۱۷۵) پیرامون عبارت «فما أصبرهم علی النار» می‌گوید: خداوند در این عبارت، شنونده را از شدت صبر این افراد بر عذاب آتش به تعجب واداشته است، در حالی که هنوز عذاب آنها واقع نشده است، و اصولاً تعجب از یک امر، زمانی حاصل می‌شود که آن امر به وقوع پیوسته و قابل مشاهده باشد، اما در آیه مذکور جهت استحضار عذاب این افراد در ذهن شنونده و بیان محقق الوقوع بودن آن از عبارات و اسلوب‌هایی که بر زمان ماضی دلالت دارد استفاده کرده است. سپس در تأیید گفته خود به شعر مالک بن ریب استشهد می‌نماید:

دعانی الهوی من أهل ودی و حیرتی بذی الطیسیس فالتفت و رائیا^{۱۴}

یعنی عشق و محب نسبت به یاران و معشوقه‌هایم در منطقه طیسین مرا به سوی خود فرا خواند، پس به پشت سرم توجه نمودم (به گذشته ام نظر کردم)... در واقع این بیت از شعر در صدد بیان تحقق چنین حالتی در نفس شاعر در زمان حال است، اما شعر با استفاده از عبارات ماضی خواسته است بر تحقق آن تأکید نماید.

۳. تأیید معنا و تفسیر آیه

ابن عاشور از رهگذر برخی اشعار به توضیح و تأیید معنایی که برای آیه ذکر کرده است می‌پردازد. به عنوان مثال در تفسیر آیه: **ایاک نعبد و ایاک نستعین** (حمد، ۱/۵) ضمن تفسیر آیه و بیان معنای عبادت و سرّ و تأثیر آن می‌نویسد:

بدون شک عبادت یا از روی تعظیم و بزرگداشت است و یا از روی خوف و ترس، و مهم‌ترین آن است که از روی عشق و محبت باشد... زیرا این نوع عبادت مستلزم خوف از غضب معشوق نیز است، محمود وراق یا منصور الفقیه گوید:

تعصی الإله و أنت تظهره حبه هذا لعمری فی القیاس بدیع
لوکان حبک صادقاً لأطعته ان المحب لمن یحب مطیع^{۱۵}

۴. شرح و تأیید معنا واژه

ابن عاشور در مواضع فراوانی از «التحریر و التئویر» در شرح و تأیید معنای لغت به



شعر استشهاد کرده است. میزان این نوع استشهادات وی بیش از استشهاد به آیات قرآن، حدیث و امثال می باشد.

به عنوان مثال وی در بیان معنای واژه «احصار» در آیه شریفه: **و اتموا الحج و العمرة لله فإن احصرتم فما استيسر من الهدى** (بقره/۱۹۶) می نویسد:

«احصار» در کلام عرب به معنای بازداشتن نفس از انجام کاری است.

سپس وی در تأیید معنای مذکور به آیه ای از قرآن و بیت شعری از ابن میاده استشهاد می نماید:

خداوند می فرماید: **للفقراء الذين أحصروا في سبيل الله** (بقره/۲۷۳) **يعن فقرا آنها را** از سفر برای جهاد بازداشت، و ابن میاده می گوید:

و ما هجر ليلي أن تكون تباعدت عليك و لا أن أحصرتك شغول^{۱۶}

یا در معنای «وحی» در آیه شریفه: **انا أوحينا اليك كما أوحينا الى نوح و النبيين من بعده** (نساء، ۴/۱۶۳) می گوید:

«وحی» به معنای بیان مقصود به ورشی غیر کلامی می باشد، مانند اشاره؛ خداوند می فرماید: **فخرج على قومه من المحراب فأوحى اليهم ان سبحوه بكرة و اصيلا** (مریم، ۱۹/۱۱)

ابن عاشور در تأیید معنای فوق به استشهاد به آیه قرآن کفایت نموده و بیت شعری از داوود بن جرید در تأیید همین معنا ذکر می کند:

داوود بن جرید می گوید:

يرمون بالخطب الطوال و تاره وحى اللواظ خيفة الرقباء^{۱۷}

یا در معنای واژه «الد» در آیه شریفه: **و من الناس من يعجبك قوله في الحياة الدنيا و يشهد الله على ما في قلبه و هو الد الخصام** (بقره/۲۰۴) می نویسد:

«الد» به معنای دشمن سرسخت است... همچون بیت ربیع بن مقدوم

وألد ذى حنق على كأنما تغلى حراة صدره فى مرجل^{۱۸}

گاه ابن عاشور علاوه بر معنای لغوی واژه به بیان معانی مجازی، استعاری و کنایی لغت که در میان عرب شایع شده و استعمال می شود، پرداخته و آنگاه این معنای دوم، یعنی معنای مجازی، استعاری و کنایی واژه به شعر استشهاد می نماید.



به عنوان مثال وی در معنای واژه «ثیاب» در آیه شریفه: و ثیابک فطهر (مدثر، ۴/۷۴) می نویسد:

«ثیاب» دارای یک معنای صریح است و آن عبارت است از آنچه بر تن می کنند، و دارای یک معنای کنایی می باشد که کنایه از صاحب ثیاب است. مانند کلام عنتره:

فشککت بالرمح الأصبم ثیابه

که برو بردن نیزه در لباس کنایه از زخمی کردن صاحب آن است. ۱۹

کیفیت استشهاد به شعر در التحریر و التئویر

ذکر یا عدم ذکر نام شاعر:

ابن عاشور در اغلب موارد نام شاعری را که به شعر وی استشهاد نموده است ذکر می کند، و تنها در موارد انگشت شماری بدون ذکر نام شاعر و تنها با آوردن عبارت «قال شاعرهم» یا «كما قال» یا با ذکر نام قبیله شاعر مانند «قول بعض شعراء عبدالقیس أو غیره» یا «فی قول أحد بنی نبهان» یا «فقد أنشدوا لبعض بنی کلان» به ذکر شاهد شعری می پردازد. ۲۰

بیان معنای شاهد شعری و یا ذکر مناسبت سرودن شعر

ابن عاشور تنها در موارد انگشت شماری به ذکر مناسبتی که شعر به خاطر آن سروده شده است می پردازد و یا به طور مختصر شاهد شاعری را معنا می کند. به عنوان مثال در معنای واژه «دعا» در آیه شریفه: **وإن كنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله وادعوا شهداءكم من دون الله (بقره/۲۳)** می نویسد:

«دعا» به معنای طلب حضور مدعو می باشد و نیز در معنای خواهش و طلب لطف و رحمت بکار رفته است. مانند قول ابونواس که سیف الدوله را مورد خطاب قرار داده تا او را از اسارت پادشاه روم آزاد کند:

دعوتك للجفن القرايع المسهد لدی و للنوم الطرید المشرد^{۲۱}

ذکر یک یا چند شاهد شعری در بیان معنای واژه

ابن عاشور معنای هر واژه غالباً به ذکر یک شاهد شعری کفایت می کند، اما در موارد



انگشت شماری به بیش از یک بیت شعر و از شعرای مختلف استشهاد می‌نماید. ۲۲

عدم تکرار شواهد شعری

یکی از ویژگی‌های استشهادات شعری «التحریر و التَّنویر» تنوع و عدم تکرار آنهاست، به ندرت بیت شعری را می‌یابیم که در مواضع مختلف، جهت استشهادات تکرار شده باشد. ۲۳

۱. سیوطی، جلال‌الدین، الإیتقان فی علوم القرآن، ۴۳۲/۱، چاپ اول، بیروت: دارالجمیل، ۱۴۱۹هـ.
۲. الإیتقان فی علوم القرآن، ۴۳۳/۱.
۳. محمدی حمید، مفردات القرآن/۲۸، چاپ دوم، قم، دارالعلم، ۱۳۸۱.
۴. الإیتقان فی علوم القرآن/۴۳۲.
۵. التحریر و التَّنویر، ۱۶/۱.
۶. همان/۱۹.
۷. عبدالقادر بن عمر البغدادی، خزانه الأدب و لب الباب لسان العرب، ۳/۱، چاپ اول، بیروت، دارالصادر، بی تا.
۸. عثمان بن جنی، الخصائص، تحقیق: محمد علی النجار، ۲۷/۳، بیروت، دارالهدی، بی تا.
۹. هاشمی، احمد، جواهر البلاغه/۱۳، چاپ اول، تهران، انتشارات الهام، ۱۳۷۷.
۱۰. الغالی، بلقاسم، شیخ الاعظم محمد طاهر ابن عاشور حیات و آثاره/۲۲۳.
۱۱. التحریر و التَّنویر، ۱۹/۱.
۱۲. همان/۴۲۰.
۱۳. همان، ۴۵۱/۲.
۱۴. همان/۱۲۵.
۱۵. همان/۱۸۲.
۱۶. همان/۲۱۸.
۱۷. همان، ۳۱۴/۴.
۱۸. همان، ۲۵۱/۲.
۱۹. همان، ۲۷۶/۲۹.
۲۰. همان، ۴۸۵/۱، ۵۹۳، ۶۰۴؛ ۳۸۳/۲؛ ۱۷۲/۳؛ ۲۱۳/۴؛ ۳۶/۳۰.
۲۱. همان، ۳۳۳/۱.
۲۲. همان، ۲۸۹/۲۹.
۲۳. همان، ۴۸۹/۲؛ ۲۱۳/۴.